

۳۳ نگین‌های
زبان‌شناسی

تعبیر متن

کوروش صفوی

تعبیر متن

کورس صفوی
دانشگاه علامه طباطبائی



سرشناسه	: صفوی، گورش، -
عنوان و نام پدیدآور	: تعبیر متن/گورش صفوی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علمی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۴۵۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۳۳۸-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۴۴۹.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: فارسی -- معنی شناسی Persian Language -- Semantics
موضوع	: فارسی -- بافت Persian Language -- Context
موضوع	: نشانه های اختصاری فارسی Abbreviations, Persian
موضوع	: معنی شناسی -- روش شناسی Semantics -- Methodology
رده بندی کنگره	: PIR ۲۹۲۹/ص۷ ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	: ۴۷۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۸۰۴۲۲۷



خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۲۲۴

تلفن: ۶۶۴۶۰۶۶۷ فکس: ۶۶۴۹۶۶۱۱

تعبیر متن

دکتر کورش صفوی

(دانشگاه علامه طباطبائی)

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۳۳۸-۳

مرکز پخش: انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - شهدای ژاندارمری - پلاک ۱۰۳

تلفن تماس جهت دریافت کتاب در منزل یا محل کار: ۱۲ و ۵۱۱-۶۶۴۶۰۷۲-۶۶۴۶۳۰۷۲

یادداشت ناشر

با تلاش مداوم و ستودنی نسل‌های پی در پی زبان‌شناسان ایران، آنچه در آغاز در قالب دانشی نوپا و وارداتی در علوم انسانی به‌کشورمان راه یافته بود، اکنون به علمی بومی و در خدمت زبان فارسی و زبان‌های ایران قرار گرفته است.

امروز دیگر بر تمامی متخصصانی که به نوعی با مطالعه‌ی زبان سروکار دارند، آشکار شده است که آگاهی از ابزارهای علمی چنین مطالعاتی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید.

انتشارات علمی با بیش از صد و پنجاه سال خدمت در ساحت فرهنگ و نشر برای انتشار مجموعه‌ی وسیع از آرای برجسته‌ترین متخصصان این مرز و بوم به ویژه در حوزه مطالعات ادب فارسی، افتخار دارد مجموعه‌ی تازه‌ی خود را با نام «نگین‌های زبان‌شناسی» در اختیار تازه‌آشنایان با زبان‌شناسی و نیز متخصصان این حوزه قرار دهد.

این مجموعه، شامل ترجمه و تالیف نوشته‌هایی است که به همت یاران «علمی» در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

محمدعلی علمی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
۱- پیش زمینه.....	۱۳
۱-۱. نشانه.....	۱۵
۲-۱. نظام نشانه‌ای.....	۱۸
۳-۱. درک نشانه.....	۲۲
۴-۱. انتقال نشانه.....	۲۷
۲- زبان فردی و زبان اجتماعی.....	۳۳
۱-۲. حذف و کاهش.....	۳۶
۲-۲. بافت.....	۴۰
۳-۲. تعبیر بافت.....	۴۴
۳- متن.....	۵۱
۱-۳. رمزگان.....	۵۴
۲-۳. انتخاب و ترکیب.....	۵۷
۳-۳. متن و بافت.....	۶۱

۶۵	۴- تعبیر.....
۷۳	۱-۴. نیازهای انسان.....
۷۹	۲-۴. عملگرهای تعبیر.....
۸۵	۳-۴. هسته‌ی تعبیر.....
۹۵	۵- ساخت متن.....
۹۸	۱-۵. انسجام درونی.....
۱۰۹	۲-۵. انسجام برونی.....
۱۱۲	۳-۵. ساخت و تعبیر.....
۱۲۱	۶- نقش متن.....
۱۲۳	۱-۶. الگوی نقش‌پذیری.....
۱۲۷	۲-۶. الگوی نقش‌مداری.....
۱۳۱	۳-۶. نقش و هدف.....
۱۳۹	۷- سکوت متن.....
۱۴۱	۱-۷. پیام درون زبانی و پیام برون زبانی.....
۱۴۶	۲-۷. تعبیر غیرکلامی.....
۱۵۱	۳-۷. تشابه در تعبیر.....
۱۵۷	۸- معنی صریح و معنی ضمنی.....
۱۶۰	۱-۸. دلالت چندگانه.....
۱۷۳	۲-۸. توسیع معنایی.....
۱۷۶	۳-۸. قراردادهای علی-تاریخی.....
۱۸۱	۹- تعبیر فرهنگی-اجتماعی.....
۱۸۵	۱-۹. ارزش‌گذاری.....

۱۸۹	۲-۹. روایت
۱۹۶	۳-۹. اسطوره
۲۰۳	۱۰- واقعیت‌گریزی
۲۰۶	۱-۱۰. حقیقت و واقعیت
۲۱۰	۲-۱۰. جهان‌های ممکن
۲۱۶	۳-۱۰. جهان تعبیر متن
۲۲۵	۱۱- بازی نشانه‌ها
۲۲۷	۱-۱۱. مجاز
۲۴۱	۲-۱۱. استعاره
۲۵۷	۳-۱۱. کنایه
۲۶۳	۱۲- حشو
۲۶۵	۱-۱۲. اطلاعات قابل پیش‌بینی
۲۶۹	۲-۱۲. حشو در زبان
۲۷۴	۳-۱۲. حشو و معنی
۲۷۹	۱۳- قیاس
۲۸۸	۲-۱۳. شفافیت و تیرگی
۲۹۷	۳-۱۳. نام‌آوا
۳۰۳	۱۴- متن‌ها و تعبیر
۳۰۵	۱-۱۴. مروری بر آنچه گفته شد
۳۰۷	۲-۱۴. یک منظومه‌ی کلاسیک
۳۱۹	۳-۱۴. طرح یک محصول
۳۲۳	۴-۱۴. یک منظومه‌ی نو

۳۳۲		یک تابلوی راهنمایی و رانندگی	۵-۱۴
۳۳۸		یک مجسمه	۶-۱۴
۳۴۲		یک داستان کوتاه	۷-۱۴
۳۴۸		یک نقاشی	۸-۱۴
۳۵۱		یک فیلم سینمایی	۹-۱۴
۴۳۱		یک کاریکاتور	۱۰-۱۴
۴۳۳		یک هیچانه	۱۱-۱۴
۴۳۷		یک ضرب‌المثل	۱۲-۱۴

۴۴۱		پایان سخن	۱۵
-----	-------	-----------	----

۴۴۹		کتابنامه	
-----	-------	----------	--

۴۵۳		نمایه	
-----	-------	-------	--

پیشگفتار

در دو دهه‌ی اخیر، همواره درگیر این فرض بوده‌ام که علوم انسانی به‌طور اعم، و زبان‌شناسی به‌طور اخص، برپایه‌ی درک انسان از واقعیت‌های جهان اطرافش شکل گرفته‌اند و نتایج حاصل از این مجموعه مطالعات، زمانی می‌توانند قابل تأیید نمایند که برپایه‌ی علوم تجربی ارزیابی شوند. مسلماً چنین نگرشی، برای آن‌دسته از اندیشمندانی که علوم انسانی را از منظر خردگرایی دنبال می‌کنند، بسیار خشک و گاهی کوتاه‌بینانه می‌نماید؛ هرچند برایم رهایی از این فرض مقدور نیست. من همواره بر این باور بوده و هستم که نمی‌توان بر مطالعات غیرتجربی دل‌خوش کرد و به مفروضاتی تکیه کرد که مبتنی بر درک انسان‌اند.

باورم براین است که انسان به دلیل مختصات زیستی‌اش، محکوم به درک انسانی است. به عبارت ساده‌تر، انسان هر موضوعی را آن‌گونه درک می‌کند که می‌تواند درک کند. ما زبان را آن‌گونه تعریف می‌کنیم که برای خودمان قابل درک است و سپس مدعی می‌شویم که هیچ حیوان دیگری زبان ندارد. بارها در نوشته‌های مختلف به پژوهش‌های عجیبی برخورده‌ایم که در آن‌ها سعی شده است، به حیوانی، مثلاً میمون، زبان انسان را آموزش دهند و سپس به این نتیجه رسیده‌اند که این حیوانات ناتوان مانده‌اند و «زبان» را نیاموخته‌اند. این‌گونه ادعاها همیشه برایم عجیب بوده است، زیرا مبتنی بر درک انسان است و نه آزمون‌های ورای درک انسان.

آنچه در این نوشته پیش روی مخاطب متخصص قرار می‌گیرد، به طرح نکاتی محدود شده است که با عنوان این مختصر همسو باشند. هدف اصلی این کتاب، معرفی چگونگی تعبیر متن بر پایه‌ی درک انسان است. بر پایه‌ی فرض اولیه‌ام، مجبورم خودم را به تعاریفی محدود کنم که در حال حاضر از سوی زیست‌شناسان و به ویژه عصب‌شناسان مورد تأیید است. بنابراین بعید است بتوانید در این نوشته، اصطلاحاتی را بیابید که با نگرش تجربه‌گرایان همسو نباشد.

با نیم‌نگاهی به فهرست مطالب این کتاب، به درستی درمی‌یابید که هیچ نکته‌ی تازه‌ای در حرف‌هایم نیست. بسیاری از این مطالب را پیشتر در نوشته‌های دیگری مطرح کرده‌ام و تکلیف‌ام، دست‌کم با خودم، روشن است. من اساساً با واژه‌سازی‌های بی‌مورد مخالفم، و براین باورم که کاربرد معادلی تازه برای نکته‌ای قدیمی، به طرح مطلب تازه‌ای نمی‌انجامد. افزون براین، از پیچیده‌گویی بیزارم، زیرا زبان را ابزار ایجاد ارتباط می‌دانم و نه وسیله‌ای برای تفرعن یا استتار عدم درک دقیق مطلب. بنابراین، در نوشته‌ی حاضر نیز همان روش همیشگی‌ام را پیش می‌گیرم و سعی می‌کنم، به کمک نمونه‌های متعدد و زبانی قابل فهم، به طرح نکاتی پردازم که دست‌کم برای خودم، قابل قبول می‌نمایند.

در عنوان این مختصر از دو اصطلاح تعبیر و متن بهره گرفته‌ام. بنابراین در اینجا باید به سراغ چند پرسش عمده بروم. نخست این‌که متن چیست. دوم این‌که منظورم از تعبیر چیست؛ و در نهایت این‌که انسان در محدوده‌ی درک انسانی‌اش، چگونه به تعبیر متن می‌پردازد. برای رسیدن به پاسخی مناسب، کار خود را با نشانه آغاز می‌کنم و به نکاتی اشاره خواهم کرد که در مجموعه‌ی وسیعی از نوشته‌هایم به آن‌ها پرداخته‌ام.

فصل دوم این نوشته را با طرح پرسشی آغاز خواهم کرد که همواره ما را درگیر خود می‌سازد و آن این‌که چرا هیچ متنی تعبیر مشخصی ندارد. در این فصل باید تکلیف‌ام را با این پرسش معلوم کنم. مطالب این فصل نیز چیزی جز تکرار و بازبینی حرف‌های قبلی‌ام نیست.

در فصل سوم به معرفی متن خواهم پرداخت تا معلوم شود درگیر تعریف

ستی این اصطلاح نیستیم و آن را به شکل یا گونه‌ی نوشتاری زبان محدود نمی‌دانم.

فصل چهارم را به بحث درباره‌ی تعبیر اختصاص می‌دهم تا به کمک ابزارهای معرفی شده در این فصل و فصل سوم، معلوم شود که منظورم از تعبیر متن چیست.

فصل‌های بعدی این نوشته تا پایان فصل سیزدهم، به بحث درباره‌ی نکاتی اختصاص خواهند یافت که به مختصات دخیل در تعبیر متن مربوطند.

فصل چهاردهم را با جمع‌بندی تمامی مطالبی آغاز خواهم کرد که در سیزده فصل گذشته معرفی کرده‌ام. در بخش‌های این فصل، به سراغ گونه‌های مختلفی از متن می‌روم تا معلوم کنم، آنچه در قالب فرضی اولیه مطرح کرده‌ام، تا چه میزان می‌تواند از کارآیی برخوردار باشد. در این فصل، متن‌هایی را انتخاب کرده‌ام که از یک نظام نشانه‌ای یا آمیزه‌ای از چند نظام نشانه‌ای شکل گرفته باشند.

مطالب نوشته‌ی حاضر مخاطبی را می‌طلبد که در این حوزه، متخصص و حرفه‌ای باشد. بسیاری از مبانی ورود به مباحث نادیده گرفته شده‌اند، هرچند به منابعی برای درک بهتر این پیش‌زمینه‌ها ارجاع داده‌ام.

در خاتمه، ذکر یک نکته را ضروری می‌دانم و آن این‌که نوشته‌ی حاضر، صرفاً به تعبیر متن و معرفی ابزارهای این کار محدود مانده است. بنابراین، آنچه پیش روی خواننده‌ی این مختصر قرار می‌گیرد، نه به نقد ادبی ربطی می‌یابد و نه به حوزه‌های دیگری نظیر سبک‌شناسی و جز آن نزدیک می‌شود. به باور من، این حوزه‌ها هویت خاص خود را دارند که اگر درهم آمیخته شوند، هویت‌شان را از دست می‌دهند. من در هیچ‌جای این نوشته به سراغ مطالعه‌ی مختصات متن مشخصی نمی‌روم که مدعی شوم به نقد ادبی پرداخته‌ام. آنچه اینجا مطرح می‌شود، صرفاً به آغاز تمامی این دسته از مطالعات محدود خواهد ماند.

کوروش صفوی

تهران. ۱۳۹۶

فصل نخست این نوشته را به طرح نکاتی اختصاص داده‌ام که برای مخاطب حرفه‌ای کاملاً شناخته شده‌اند. اکثر این مطالب را پیشتر و البته با هدفی دیگر در نوشته‌های قبلی‌ام آورده‌ام و در اینجا با اشاره‌ای به آنها، مسیر بحث‌های بعدی را در این مختصر مشخص خواهم کرد.

۱-۱. نشانه

در نوشته‌ای دیگر (صفوی، ۱۳۹۳: ۱۷-۳۲) به تفصیل درباره‌ی نشانه و آرای اندیشمندانی چون فردینان دوسوسور و چارلز سندرس پیرس صحبت کرده‌ام که تکرار آن مطالب از حوصله‌ی این مختصر خارج است. آنچه در اینجا باید مجدداً گفته شود، این است که سوسور نشانه را در قالب واحدهای زبان معرفی می‌کند و معتقد است، هر نشانه‌ی زبان از پیوند ناگسستنی یک تصور صوتی یا دال، و تصویری از یک مصداق، یا مدلول شکل می‌گیرد. به این ترتیب، برای سوسور، نشانه پدیده‌ای دو وجهی است که از پیوند دو تصور در ذهن انسان پدید می‌آید. در مقابل، پیرس نشانه را محدود به واحدهای تشکیل‌دهنده‌ی زبان معرفی نمی‌کند. او از منظری سه وجهی به نشانه می‌نگرد و براین باور است که بازنمون چیزی به موضوع مشخصی، تفسیر می‌شود و در چنین وضعیتی است که نشانه امکان طرح می‌یابد.

این دو دیدگاه کاملاً با یکدیگر متفاوتند و هیچ تشابهی میان‌شان مشاهده نمی‌شود. سوسور اساساً به وجود وجهی به نام تفسیر برای نشانه قایل نیست،

زیرا به پیوند ناگسستنی دو وجه نشانه، یعنی دال و مدلول، قابل است. بنابراین، به باور او، وقتی ما سخن از یک دال به میان می آوریم، به این نکته اشاره داریم که ما با یک مدلول نیز سروکار داریم. به این ترتیب، دست کم در قالب نشانه های زبان و از منظر سوسور، بحث درباره ی تفسیر منتفی است. در مقابل، پیرس وجود هیچ نشانه ای را بدون تفسیر نمی پذیرد، زیرا براین باور است که وقتی می توان بازنمونی را به موضوعی ربط داد که این رابطه قابل تفسیر باشد، به عبارت ساده تر، اگر قرار باشد، من پرچمی را ببینم و دریابم که این پرچم به کشور مثلاً فرانسه اشاره دارد، باید از قبل این رابطه را یاد گرفته باشم، و الا با مشاهده ی آن پرچم به درکی غیر از چند تکه پارچه ی رنگی نمی رسم.

حال اجازه دهید، به سراغ تعریفی بروم که بتواند هر دو این متفکران را راضی کند. پیرس بازنمون را یکی از گونه های تجلی یافته ی چیزی می داند که قرار است به موضوع خاصی دلالت کند. برای نمونه، او براین باور است که اگر حلقه ای را در انگشت دوم دست چپ خانمی ببینیم، این حلقه، یکی از میلیون ها بازنمون، «حلقه ای است که برای فرد آشنا با این رسم، به موضوعی خاص، یعنی ازدواج آن خانم تفسیر می شود. در مورد سوسور، وضعیت فرق می کند. اگر قرار باشد، او همین حلقه را مورد بررسی قرار دهد، خواهد گفت که تصور این حلقه به تصور ازدواج پیوند خورده است و بنابراین، اگر کسی در مغز خود، این پیوند را برقرار نکرده باشد، از درک این نشانه عاجز است. بنابراین، شاید بتوان مدعی شد، نشانه پدیده ای است که از دلالت چیزی به چیز دیگری غیر از خود شکل می گیرد و این دلالت قابل تعبیر است. مسلماً این تعریف نه مورد تأیید سوسور است و نه مورد تأیید پیرس؛ ولی به هر حال غلط نیست. ما می توانیم به سوسور بگوییم که آن «چیز» اول همان تصویری است که از مجموعه ای صوت در ذهن داریم و تو آن را دال نامیده ای، و آن «چیز» دوم نیز همان تصویری است که مفهوم یا مدلول فرض کرده ای، و آن پیوند ناگسستنی را ما در اینجا تعبیر نامیده ایم که از نظر تو آنی است. به پیرس نیز می توانیم بگوییم، آن «چیز» اول همان بازنمون مورد نظر توست، و «چیز» دوم، همان موضوع است. بنابراین، حرف ما اساساً غلط نیست.

ولی این تعریف به چه دردی می‌خورد؟ مسلماً اگر در این نوشته، ما متن را در همان تعریف سنتی اش در نظر می‌گرفتیم و مدعی می‌شدیم که متن مجموعه‌ای جمله است که به زبانی خاص به رشته‌ی تحریر درآمده است، آن‌گاه می‌توانستیم بدون کوچک‌ترین تردیدی، همان تعریف سوسور را از نشانه‌ی زبان مدّ نظر قرار دهیم و با تعریف او از نشانه به پیش برویم. اگر منظورمان از متن، یک نقشه جغرافیایی بود که به بخشی از جهان اطراف‌مان دلالت می‌کرد، به راحتی می‌توانستیم تعریف پیرس را از نشانه مورد تأیید قرار دهیم و هیچ کاری به دیدگاه سوسور نداشته باشیم. ولی اگر متن مورد نظر ما، یک پوستر تبلیغاتی باشد، آن‌وقت چه؟ مثلاً پوستری را مدّ نظر بگیرید که در آن، دو واژه‌ی «امن» و «ارزان» را به شکلی نقاشی کرده‌اند که «ن» آن‌ها به چرخ‌های یک اتومبیل شبیه باشد. یا فرض کنید، متن ما به صورت (۱) نوشته شده باشد:

(۱). اتوبوووس

در

د

ر

ه.

مسلماً با مشاهده‌ی متن (۱)، می‌توان سقوط یک اتوبوس را به قعر یک دره تعبیر کرد و حتی به دلیل تعداد «و»های «اتوبوووس» به این تعبیر رسید که تعداد سرنشینان این اتوبوس زیاد بوده است. این تعبیر، نه از طریق دیدگاه سوسور قابل تبیین‌اند و نه به کمک دیدگاه پیرس. از دیدگاه سوسور، «اتوبوس» خواه با یک «و» نوشته شود و خواه با صد «و»، یک دال مشخص دارد که به مدلول‌اش، یعنی تصویری که از انواع این خودرو در ذهن داریم، پیوند خورده است و چنین نویسه‌های «دره» نیز به هر شکلی که باشد، نشانه‌ی «دره» را پدید می‌آورد. به عبارت ساده‌تر، تعبیر «تعداد زیاد سرنشین» و «سقوط اتوبوس به ته دره» از طریق نشانه‌ی زبانی سوسور قابل تبیین نیست. در مورد دیدگاه پیرس نیز وضعیت بهتر

از این نیست، زیرا برای تفسیر بازنمون «اتوبوس» به «سقوط به ته دره»، باید «اتوبوس» را به شکلی نوشت که دارد سقوط می‌کند، و نه «دره» را. به این ترتیب، باتوجه به تعریفی که در نوشته از متن به دست خواهیم داد، بهتر است به همان تعریف خودم دل‌خوش کنم و مدعی شوم، هر نشانه دارای یک صورت است و این صورت به یک معنی، یعنی چیزی غیر از همان صورت، تعبیر می‌شود. از این طریق می‌توانم تکلیف‌ام را با چند مسأله روشن کنم. نخست این‌که، متن را از محدوده‌ی یک نظام نشانه‌ای بیرون بیاورم و به سراغ مطالعه‌ی متن‌هایی بروم که از چند نظام نشانه‌ای تشکیل شده‌اند؛ مثلاً یک فیلم سینمایی که در آن، هم از نشانه‌های زبان استفاده شده است، هم از نظام نشانه‌های تصویری، هم از نظام نشانه‌های موسیقی و غیره. دوم این‌که، نمونه‌های سنتی و اشتباهات رایجی نظیر «حرارت بالای بدن نشانه‌ی تب است» را کنار بگذارم. زیرا «تب» نام دیگر «حرارت بالای بدن» است و در اینجا، «حرارت بالای بدن» به چیزی غیر از خودش تعبیر نشده است؛ درست مثل این‌که بگویم «پرچم نشانه‌ی بیرق است». سوم این‌که از این طریق می‌توانم به سراغ انتقال نشانه‌ها از یک نظام نشانه‌ای به نظام نشانه‌ای دیگر بروم و معلوم کنم، چگونه می‌توان واحدی از یک نظام نشانه‌ای را در نظام نشانه‌ای دیگر تعبیر کرد. اما برای ادامه‌ی این بحث، باید به مطالب این فصل از نوشته‌ام، نکاتی را بیافزایم. در سه بخش بعدی، به سراغ همین چند نکته خواهیم رفت.

۲-۱. نظام نشانه‌ای

ما در اطراف‌مان با هزاران نشانه سروکار داریم. با دیدن یک لامپ روشن می‌توانیم دریابیم که برق وجود دارد. چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی برایمان به معنی توقف است. یک گل رز می‌تواند به معنی عشق باشد. از بوی شنبلیله‌ی توی راهرو درمی‌یابیم که همسایه‌مان در حال پختن قورمه‌سبزی است. وقتی دو دوست را می‌بینیم که با هم حرف نمی‌زنند، درمی‌یابیم که احتمالاً رابطه‌شان شکرآب شده است. از روی تکان برگ‌ها می‌فهمیم که باد می‌آید. از عنوان اول یک روزنامه درمی‌یابیم که به کدام سمت و سوی سیاسی گرایش دارد. حتی از نوع

خندیدن، راه رفتن، کفش، لباس، نوع تزئینات و غیره‌ی هر فرد به تعبیری می‌رسیم که دست‌کم برای خودمان معتبر است. این نشانه‌ها تمامی ندارند، ولی انگار ارتباطی میان‌شان نیست. در اینجا است که بحث تازه‌ای پیش رویمان قرار می‌گیرد، یعنی وقتی چند نشانه برحسب نوعی وجه اشتراک به یکدیگر مربوط می‌شوند و برحسب تقابل‌شان با یکدیگر، ارزش خاصی می‌یابند. نمونه‌ی بارز یک نظام متشکل از نشانه‌ها را می‌توان زبان فرض کرد. سوسور در تقریرات‌اش (سوسور، ۱۳۷۸) بارها از اصطلاح نظام زبان بهره گرفته است، بدون این‌که تعریفی مشخص از اصطلاح نظام به دست دهد. اما از محتوای کلام او می‌توان دریافت که نظام مجموعه‌ای از واحدهایی را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که برحسب وجه اشتراک‌شان در این مجموعه قرار گرفته‌اند و به دلیل تقابل‌شان با یکدیگر، ارزش‌های متفاوتی دارند. سوسور، آن‌گونه که در جزوه‌های دانشجویان‌اش آمده است، به هنگام صحبت درباره‌ی نشانه‌ی زبانی، همیشه از واژه‌ها نمونه آورده است. این کار سبب شده تا مفسران دیدگاه‌هایش فرض کنند، نشانه برای سوسور واژه بوده است. اگر این ادعا درست باشد، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم که، دست‌کم برپایه‌ی اسناد موجود، سوسور نظام زبان را مجموعه‌ای از واژه‌هایی می‌دانسته که برحسب تقابل‌شان با یکدیگر، هر یک ارزش خاص خود را داشته‌اند.

براساس چنین نگرشی، مجموعه‌ی وسیعی از نظام‌ها می‌توانند غیرنشانه‌ای به حساب آیند؛ یعنی از واحدهایی تشکیل شده باشند که به چیز دیگری غیر از خودشان تعبیر نشوند. برای نمونه، یک اتومبیل از صدها قطعه‌ی مختلف تشکیل شده است که برحسب وجه مشترک‌شان، یعنی عضویت در شکل‌بندی یک اتومبیل، در یک مجموعه قرار می‌گیرند و هریک در افتراق با سایر قطعه‌هاست. اما این نظام را نمی‌توان یک نظام نشانه‌ای به حساب آورد، زیرا مثلاً موتور اتومبیل به چیزی غیر از یک موتور اتومبیل دلالت نمی‌کند. نظام رنگ‌ها نیز یک نظام غیرنشانه‌ای است، زیرا هر رنگ در افتراق با رنگ‌های دیگر است. اما از میان تمامی این رنگ‌های مختلف، انگار می‌توان به درک نوعی نظام نشانه‌ای نیز رسید. برای نمونه، در برخی از جوامع، رنگ صورتی به دخترپچه و رنگ آبی

آسمانی به پسر بچه دلالت می‌کند. رنگ سفید در برخی جوامع دلالت بر پاکدامنی یا لباس عروس دارد. رنگ سیاه در برخی جوامع به عزاداری تعبیر می‌شود. در جامعه‌ای دیگر، رنگ نارنجی به بودیسم و رنگ سفید به هندوایسم تعبیر می‌شود. ولی تمام رنگ‌ها را نمی‌شود در قالب یک نظام نشانه‌ای دسته‌بندی کرد، زیرا مثلاً نوک مدادی، کله اردکی، یشمی، کاهویی و صدها رنگ دیگر، انگار در هیچ جامعه‌ای، به چیزی غیر از خودشان تعبیر نمی‌شوند.

سوسور به هنگام بحث درباره‌ی نظام نشانه‌ای، همواره بر دو ویژگی نشانه‌ها، یعنی اختیاری و قراردادی بودنشان تأکید دارد. او به هنگام معرفی دانشی به نام نشانه‌شناسی نیز، چنین مطالعه‌ای را به نشانه‌های قراردادی محدود می‌کند. این در حالی است که پیرس، نشانه را در تمامی انواع‌اش بررسی می‌کند و براین باور است که آنچه او نشانه‌شناسی می‌نامد، مطالعه‌ی انواع نشانه‌ها، حتی نشانه‌های غریزی را نیز در بر می‌گیرد. در چنین شرایطی، نشانه‌های فردی نیز برای پیرس نشانه‌اند. برای نمونه، فرض کنید ما در خانه یک دست بشقاب دورطلایی داریم و من دیده‌ام که هر وقت مهمان داریم، همسر من این بشقاب‌ها را بیرون می‌آورد و روی میز می‌چیند. این بشقاب‌ها برای من به نوعی نشانه مبدل شده‌اند، زیرا من با دیدنشان به تعبیر «مهمانی» می‌رسم؛ در حالی که حتی همسر من از این بشقاب‌ها به چنین تعبیری نمی‌رسد و آن‌ها را روی میز می‌چیند، زیرا تنها بشقاب‌های آبرومندی‌اند که داریم. سوسور این دسته از نشانه‌ها را قبول دارد، ولی معتقد است که نشانه‌شناسی نباید مطالعه‌ی چنین نشانه‌هایی را شامل شود. مسلماً این دیدگاه سوسور از تمایزی سرچشمه می‌گیرد که او میان زبان [langue =] و گفتار [parole =] قایل است. اگر به دقت به این تمایز بنگریم، درمی‌یابیم که وی زبان را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند و گفتار را فردی به حساب می‌آورد. او زبان‌شناسی را نیز دانش مطالعه‌ی زبان معرفی می‌کند؛ و مسلماً وقتی زبان‌شناسی را شاخه‌ای از نشانه‌شناسی در نظر می‌گیرد، به همین نکته نیز توجه دارد که در این دانش قرار است صرفاً به نشانه‌های اجتماعی توجه شود؛ یعنی همان نشانه‌هایی که در جامعه‌ای قرارداد شده است. مسلماً این نوع نشانه‌شناسی به مراتب محدودتر از نشانه‌شناسی مورد نظر پیرس است، هرچند دست‌کم به

باور من، از انسجام و صراحت بیشتری برخوردار است، زیرا صرفاً به سراغ نشانه‌های اجتماعی می‌رود. افزون بر این، دیدگاه سوسور تکلیف ما را با مطالعه‌ی نشانه‌ها معلوم می‌کند، زیرا نشانه‌ها قرار است در یک نظام نشانه‌ای مورد بررسی قرار گیرند. در چنین شرایطی، نشانه‌شناسی از فضای معنی کردن هر نشانه بیرون می‌رود، زیرا ارزش هر نشانه در افتراق با نشانه‌های دیگر همان نظام معلوم می‌شود. به این ترتیب، این‌که من مثلاً مدعی شوم پرچم سیاه در جامعه‌ای به عزاداری تعبیر می‌شود، اساساً نشانه‌شناسی نخواهد بود و صرفاً نوعی گزارش معنی یک صورت نشانه به حساب خواهد آمد. درست به مانند یک فرهنگ لغت که معنی تک‌تک صورت‌های واژگانی یک زبان را ثبت می‌کند، ولی زبان‌شناسی به حساب نمی‌آید.

برای درک بهتر مطالعه‌ی یک نشانه در قالب یک نظام نشانه‌ای، اجازه دهید از همین «پرچم سیاه» بهره بگیریم. این نشانه دارای یک صورت و یک معنی است. صورت این نشانه از پارچه‌ای به رنگ سیاه تشکیل شده است که احتمالاً به چوب یا میله‌ای متصل است. فرض کنیم، معنی این نشانه همان «عزاداری» باشد. به این ترتیب، افراد یک جامعه برحسب قرارداد، این پرچم را به عزاداری تعبیر می‌کنند. تا اینجا کار، صورت یک نشانه را معنی کرده‌ایم؛ همین و بس. مسلماً گزارش این معنی نمی‌تواند نشانه‌شناسی به حساب بیاید و کسی هم نمی‌تواند مدعی شود که ما با آگاهی از این صورت و معنی‌اش، نشانه‌شناس به حساب می‌آییم. بحث درباره‌ی این نشانه از زمانی آغاز می‌شود که ما به سراغ نظام نشانه‌ای پرچم‌ها برویم. صورت این پرچم در جایگاه‌های مختلفی کاربرد می‌یابد که در افتراق با صورت پرچم مورد بحث ماست. همین پرچم سیاه، در کنار ساحل به معنی طوفانی بودن دریاست؛ در فاصله‌ای از مدخل یک معدن به معنی احتمال یا خطر ریزش معدن است. در زمان حکومت فاشیست‌ها در ایتالیا به معنی حمایت از فاشیسم بوده است، بر سر در معابد خاصی در چین به این معنی است که برحسب سنتی کهن، در این معبد کونگ‌فو تدریس می‌شود. بنابراین یک پرچم سیاه برحسب زمان و مکان به معانی مختلفی تعبیر می‌شود و من اگر در حال دیدن فیلمی از زمانه‌ی موسیلمانی باشم، با دیدن پرچم‌های سیاه به این تعبیر

نمی‌رسم که موسلینی و طرفدارانش در حال عزاداری‌اند. افزون براین، همین پرچم سیاه، اگر در قالب نوعی صورت ترکیبی در همنشینی با رنگ‌های دیگر قرار گیرد، اساساً به معنی عزاداری تعبیر نخواهد شد؛ مثلاً در پرچم آلمان. حال به سراغ معنی این نشانه می‌رویم. معنی این نشانه در حوزه‌ی نشانه‌هایی قرار می‌گیرد که در باهم‌آیی با یکدیگرند. همین پرچم سیاه، زمانی می‌تواند به عزاداری تعبیر شود که با معنی نشانه‌های دیگری نظیر لباس سیاه، نوحه‌خوانی، گریه و جز آن در باهم‌آیی قرار گیرد و در غیر این صورت، تعبیر خود را از دست می‌دهد. برای نمونه، فرض کنید در حال دیدن فیلم آیوانهو هستیم و با مشاهده‌ی پرچم سیاه به تعبیر عزاداری برسیم، آن هم وقتی این پرچم بر سر در مجلس بزم چند سلحشور به اهتزاز درآمده است. این عدم تناسب در باهم‌آیی نشانه‌ها، مسلماً تعبیر اولیه‌ی ما را تغییر خواهد داد.

به این ترتیب، وقتی سخن از نشانه‌شناسی و مطالعه‌ی واحدهای تشکیل‌دهنده‌ی یک نظام نشانه‌ای به میان می‌آید، باید به روشی در این مطالعه توجه داشت که دست‌کم به باور سوسور، وجاهت این را داشته باشد که زبان‌شناسی به شاخه‌ای از آن مبدل شود.

۳-۱. درک نشانه

سال‌های پیش در مقاله‌ای (صفوی، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۸۹) باورم را نسبت به چگونگی درک انسانی از نشانه توضیح داده بودم. آن نوشته مورد انتقاد بسیاری از نشانه‌شناسان قرار گرفت و بارها در مجموعه‌های مختلفی به چاپ رسید. مبنای تمامی آن انتقادات در این نکته نهفته بود که من در هیئت یک تجربه‌گرا اساساً به پیچیدگی‌های درک نشانه توجه ندارم و روشی را در تبیین این مهم برگزیده‌ام که ساده‌اندیشانه است. من هیچ‌گاه ساده‌اندیشی، یا حتی بهتر است بگویم، ساده‌لوحی خود را کتمان نکرده‌ام، ولی هنوز براین باورم که حرف‌هایم در آن نوشته صراحت داشته است، آن هم در حدی که قابل ارزیابی بوده است. به هر حال، با وجود تمامی آن انتقادات و گذشت نزدیک به پانزده سال از نخستین انتشار آن مقاله، هیچ بدیلی برای آن نگرش ساده‌اندیشانه‌ام معرفی نشده است و